

درس ۵:

گذشتن از هفت خان ← کار دشواری را با پیروزی به پایان رساندن.

شروع ماجرا ← اسیر شدن کیکاووس (پادشاه ایرانی) با شماری از بزرگان سپاه خود در جنگ

دیوان مازندران و حرکت رستم برای نجات آنها

شروع حرکت رستم ← از زابلستان به مازندران

خان اول ← دریده شدن شیر قوی پنجه توسط رخس

خان دوم ← گذشتن از بیابان سخت و راه دراز و رسیدن به چشمه

خان سوم ← کشتن اژدها توسط رستم به کمک رخس

خروشید و جوشید و برکند خاک

ز سمش زمین شد همه چاک چاک

چاک چاک : پاره پاره

بیت مبالغه دارد

بزد تیغ و بنداخت از بر، سرش

فرو ریخت چون رود، خون از برش

بیت مبالغه و تشبیه دارد

خان چهارم ← کشتن جادوگر حيله گر با يارى خدا

سر جادو آورد با گربه بند

بينداخت چون باد خم کمند

ناگه: مخفف ناگهان

کمند: طناب، بند، ريسمان

بيت تشبيه دارد

بند: طناب، ريسمان، اسارت

میانش به خنجر به دو نیم کرد

دل جادوان زو پر از بیم کرد

میان: کمر

جادوان: جادوگران

زو: مخفف از او

بیم: ترس

خان پنجم ← اسیر کردن پهلوانی به نام اولاد

اولاد: نام پهلوانی است که در خان پنجم، رستم با وی و سپاهیانش مواجه می

شود دوباره با آن مبارزه می کند و آن ها را تارومار می کند و به وی می گوید

اگر محل دیو سپید را به او نشان دهد، او را شاه مازندران خواهد کرد در غیر این صورت او را خواهد کشت اولاد نیز محل دیو سپید را به رستم نشان می دهد.

خان ششم ← غلبه بر ارژنگ دیو به کمک اولاد

بدو تاخت مانند آذر گشسب

چو رستم بدیدش برانگیخت اسب

تاخت: حمله کرد

برانگیخت: به حرکت درآورد

آذر گشسب: آتش تند و تیز، در شاهنامه کنایه از هر چیز مورد نیازش آمده و نیز اسم یکی از پهلوانان است.

بیت تشبیه دارد

سر از تن بکنندش به کردار شیر

سرد گوش بگرفت و یالش دلیر

بیت تشبیه دارد. اژنگ دیو: نام یکی از

یال: موهای بلند و پشت گردن اسیر

سرداران دیو سپید بود.

اولاد دیو، رستم را به محلی که دیو سپید، کاووس را در آن در بند کرده بود، برد وقتی به آنجا رسیدند متوجه شد، یکی از سرداران دیو سپید به نام ارژنگ دیو، مأمور نگهبانی از کاووس است. رستم ارژنگ دیو را از بین برد و سپاهیانش از ترس پراکنده شدند.

خان هفتم ← کشتن دیو سپید

ز بهر نیایش سر و تن بشست یکی پاک جای پرستش بجست

بجست: پیدا کرد، یافت

از آن پس نهاد از بر خاک، سر چنین گفت: کای داور دادگر

کای: مخفف که ای دادگر: عادل، عدالت پیشه

ز هر بد تویی بندگان را پناه تو دادی مرا گردی و دستگاه

گردی: پهلوانی دستگاه: قدرت و غلبه

دیو سپید: در خان هفتم که رستم و اولاد به **(هفت کوه)** محل زندگی دیو سپید رسیدند رستم دست و پای اولاد را بست و سپس به غار کرد. دیو سپید با سنگ آسیاب و کلاه خود و زره آهنی به جنگ رستم رفت. نبردی طولانی بین آنان در گرفت در پایان رستم پیروز شد و جگر دیو سپید را در آورد سایر دیوان با دیدن این صحنه فرار کردند و با چکاندن خون دیو سپید در چشمان کاووس و سپاهیان ایران، همگی بینایی خود را باز یافتند.

رخش: رخش نام اسب رستم، قهرمان شاهنامه است.

رخش به معنی رنگ سرخ و سفید مخلوط شده است. بدن رخش دارای لکه های قرمز و زرد و سفید بوده است.

رستم: پهلوانان ایرانی، پسر زال و رودابه که زندگی او پر از شگفتی بود تمام عمر او به پهلوانی گذشت و در

تنگناها به کمک شاهان و شاهزادگان ایرانی می شتافت کاووس را دوباره نجات داد.

از شش خان رستم گذشت و با دیو سپید جنگید بیژن را از چاه نجات داد. کینه ی مرگ سیاوش را به دل گرفت، با اسفندیار جنگید سرانجام با دسیسه ی برادرش (شناد) کشته شد.

شاهنامه: شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی یکی از بزرگتری حماسه های جهان و شاهکار حماسه ی ملی ایرانیان است.

شاهنامه اثری است منظوم که شامل پنجاه هزار بیت است و سرودن آن حدود سی سال طول کشیده است.

فردوسی خود درباره ی شاهنامه می گوید:

همه رنج بردم به بسیار سال

من این نامه فرخ گرفتم به فال

در سال ۲۰۱۰ میلادی وی، هزارمین سالگرد نوشته شدن شاهنامه، از سوی یونسکو، جشن گرفته شد.

یادآوری:

مبالغه ← گاه شاعران و نویسندگان برای افزودن بر تأثیر و قدرت سخن خود، رویدادها را بسیار

بیشتر از آنچه هست، توصیف می کنند. به این گونه بزرگ نمایی در بیان حوادث، **(مبالغه)** می گویند.

مثال: بزد تیغ و بنداخت از بر سرش

فرو ریخته چون رود خون از برش

کنایه ← سخن غیر مستقیم

معنای کنایه ← نزدیک: ظاهر کلام

دور: مقصود اصلی گوینده

مثال: در خانه او همیشه باز است.

تمرین:

در بیت زیر، کنایه و تشبیه را بیابید.

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود و نام افراسیاب

ای مادر عزیز که جان داده ای مرا سهل است اگر که جان دهم اکنون برای تو